ومن یتوکل علی اللہ فہو حسبہ
دستور الانشا
معروف بہ
انشاء فائق

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس قدیمی را که قلم قدرت او رقوم هستی بر جریدهٔ عالم نگاشته و نعت قدسی اساس ...
که نور نبوتش در وجود اول و در ظهور آخر علم هدایت برافراشته اما بعد چنین گوید خوشه چین خرمن
ارباب حقائق خادم الطلبه محمد فائق که روزی در محفل فیض منزل نواب والا جناب کریم الاخلاق
عمیم الاشفاق نواب قاسم علیخان بهادر قیام جنگ دام اقباله بمقتضای آب خورش وارد
وقت بود تقریباً امر عالی اصدار یافت که صاحبزادگان بلند اقبال ما بدولت در خطوط نویسی
باید مهارتی ندارند اگرچه بعضی القاب و آداب مراسلات و مکاتبات منشیانه بحفظ مراتب بعبارت
سلیس خاطر نشین موافق رسم زمانه حال نوشته آید بیفائده نخواهد بود لاجرم بر طبق ارشاد آن والا همم
معالی منقبت کمر سعی بر میان جان بستم و در اندک زمان مختصری ترتیب دادم و چون منطوی بر ضوابط انشا
موسوم بدستور الانشا گردانیدم فصل اول در تحریر القاب و آداب که خردان به بزرگان نویسند
فصل دوم در تسطیر القاب و آداب که همسران به همسران می نگارند فصل سوم
القاب و آداب که بزرگان بخردان رقم می سازند فصل چهارم در ترقیم پروانه و شقه و
وفارخطی وغیره فصل پنجم در نوشتن بعضی خطوط ضروری و کاغذ شرعی
فصل اول در القاب و آداب که خردان به بزرگان می نویسند القاب

و آداب سلاطین بندهٔ کمترین عقیدت آئین محمد امین بجناب فلک انتساب ملازمان
عتبهٔ عبودیت نشانِ حضور فیض گنجور گیهان خدیو مملکت پناه سلطنت دستگاه ناصب اعلام جهانبانی رافع
رایاتِ کشورستانی غرهٔ ناصیهٔ دولت و عظمت قرهٔ باصرهٔ ملت و حشمت اورنگ نشین خلافت
و جهانداری محفل آرای ابهت و بختیاری سلیمان شوکت سکندر صولت چراغ افروز دودهٔ صاحبقرانی
فروغ دیدهٔ اقبال حضرت ظل سبحانی عرض میدارد مثال میمنت تمثال مشعر بر احکام خدمت متعلقه
اصدار عزت آثار نموده ذریعهٔ افتخار و وسیلهٔ احترام خانه زادِ موروثی شد ایضاً خیرخواه بلااشتباه
ترقی طلب سراپا ادب که از نقوش سجود عبودیت ناصیهٔ حال و استقبال را زیب و فرزین دارد بجدمت
حاشیه بوسانِ بساطِ سلطنت و ایستادگانِ پایهٔ سریر خلافت حضرت ظل الٰهی فراز بخش شاهنشاهی
گیتی پناه کافهٔ انام ممد و معاونِ خاص و عام کوکب سپهر سطوت گوهر دریای عظمت تاج بخش
سلاطین روزگار تخت ستانِ ملوک ذوی الاقتدار مروجِ احکام شریعت مزین سریر سلطنت خلد الله
ملکه و دولته عرض مطالب ضروری می نماید توقیع عالم آرای و طغرای کشورکشای یعنی دستور العمل
جهانداری و جهانبانی حلول اجلال و نزولِ اقبال فرموده سر عزت بر فلک رسانید ایضاً
بندهٔ عقیدت کیش ارادت اندیش خاکسار جان نثار احقر العباد و اصغر الافراد بر آستانهٔ تقدس
نشانهٔ حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی صاعد مصاعد سلطنت و شهریاری عارج معارج خلافت و جهانداری
سلطان الاعظم مالک رقاب الامم گیهان خدیو حق پژوه جمشید فر سلیمان شکوه بانی مراسم مراحم
شاهانه موجد قوانین عواطف خسروانه تارک بندگی بسجود نیاز گذاشته بشرف امتیاز بر داشته بجناب
خادمانِ خاص که مرجع مهماتِ کافهٔ انام و مرکز امورِ خاص و عام اند ملتمس میدارد فرمانِ واجب
الاذعان بشرف صدور و سعادت دارین بخشید ایضاً آفتاب عالم تاب شهریاری و
کوکب شش جهت افروز جهانداری شهنشاه گیتی پناه خسرو جمشید کلاه حدقهٔ چشم دولت
قاهره غرهٔ ناصیهٔ خلافت باهره باعثِ امن و امانِ خرد و بزرگ موجب درستی مهمات سترگ
فخر سلاطین عالی نسب و اسطهٔ سعادت خواقین بلند حسب از افق اقبال طالع و لامع بادر ضمانهٔ خورشید

نظارگیان بارگاه عالم پناه روشن و مبرهن میسازد منشور لامع النور کالوحی من السماء نزول
میمنت و ورود کرامت آورد **ایضاً** ظلال اقبال روزافزون و فروغ کوکب سلطنت
زیب ملوک عرب و عجم خلاصهٔ سلاطین معظم فرازندهٔ رایت فتح و نصرت فروزندهٔ مصباح علوم مرتبت
خورشید سپهر مملکت ماه آسمان سلطنت واسطة العقد شهامت و ابالت مقدمة الجیش
معرکهٔ شجاعت و بسالت مدام بر مفارق عالم و عالمیان تابنده و پاینده باد آداب غلامی
که شیوهٔ غلامان موروثی است بجا آورده بموقف عرض مجرایان حضور موفور السرور میرساند

القاب و آداب وزرای عظیم الشان بوالاجناب حضرت وزیر الاعظم

دستور المعظم مورد الطاف شاهنشاهی نوبت نواز مرتبهٔ آصفجاهی مسند آرای بزم وزارت رتبت
افزای میدان امارت مشتری خصال مریخ جلال التماس بندهٔ دیرینه و خانه زاد کمینه آنکه نامهٔ فلک
و صحیفهٔ معلی متضمن احکام پادشاهی مشعر بر اوامر ظل الهی ورود میمنت آورد **ایضاً** بجناب
ارکان بارگاه و اعیان درگاه نواب زبدة التدبیر خورشید رای مملکت پیرای بزم افروز
ارجمندی نکته دان خردمندی وزیر الوزرای امیر الامرای قاعده دان محفل شهریاری خورشید
آسمان کامگاری مخزن اسرار شاهی مطلع انوار ظل الهی معروض آنکه غلام عقیدت التیام
از خدمت ملازمان گرامی تخصیص حاصل کرده داخل محالات شد **ایضاً** بندهٔ خاکسار فدویت
شعار بوجه دل را بر قوم ادعیهٔ ترقی دولت و صفحهٔ باطن را بنقوش ازدیاد حشمت آن مشید بنیاد
مملکت ظهیر سلطنت عدو بند کشورکشا همام اولو العزم فلک احتشام مرقوم دارد تقدیم
آداب غلامی ذخیرهٔ نیکنامی اندوخته معروض میدارد **ایضاً** بعرض بساط بوسان حضور
باریابان محفل فیض گنجور دستور معظم امیر مکرم رعیت پرور انصاف گستر مروج مراسم عدل و
داد قامع بنیان ظلم و فساد خان خانان مقرب خاقان یار وفادار سردار نامدار میرساند
ایضاً بخدمت فیضدرجت عمدة الوزرای عظیم الشان زبدة الامرای عالی مکان جناب
لوای وزارت صدرنشین امارت حافظ مملکت ناصر سلطنت مدار المهام مرجع الانام [illegible]

نشان ۱۲

بیدار دیر وانہ جہان مطلع خورشید شعاع برتارک ارادت کیشان پرتو مکرمت و ظل کرامت افگند

القاب و آداب دیگر امرای نامدار

نواب نامدار قدر قدرت قضا جلالت خلد اللہ دولتہ آداب نیاز و بندگی کہ شیوۂ بندگان صمیمی است بجا آوردہ معروض میدارد اعزاز نامۂ خجستہ فرجام ابواب کرامت بر روی ملازمان دولت کشاد حسب الامر بعمل خواہد آورد **ایضاً** نواب مستطاب معلی القاب دام اقبالہ آداب تسلیمات فدویانہ بتقدیم رسانیدہ عرض میدارد سرفراز نامۂ خجستہ انجام در ساعت سعید اصدار عزت آور دید طبق نگاشتۂ قلم فیض توام ظہور تواند گرفت **ایضاً** نواب فلک مدار جناب خورشید کاب دام عدلہ تارک نیاز بر خاک عجز گذاشتہ بعرض مطلب میپردازد گلدستۂ گلستان افضال یعنی نامۂ عزت و اقبال بدین ادان محمود و زمان مسعود ورود کرامت فرمود حسب الارشاد کمر سعی خواہد بست **ایضاً** نواب نامدار خداوند خدایگان زاد اللہ افضالہ خاک اقدام خدام درگاہ والا سرمۂ چشم عبودیت نمودہ ملتمس میناید نامۂ والا پروانۂ معلی درباب تردد محالات و امداد تقاوی سرفراز ساخت حسب الاشارت سرمو تجاوز نخواہد کرد **ایضاً** نواب نامدار پیر و مرشد خداوند نعمت سلامت چہرۂ ارادت را از خاک عقیدت آبرو بخشیدہ التماس میدارد شقۂ خاص فیض اختصاص دربارۂ تقسیم تنخواہ سوار و پیادہ پرتو ورود افگند ہیچی کہ رقمزدۂ کلک جواہر سلک شان افشاء اللہ تعالی ہمچنان بعمل خواہد آمد

القاب و آداب دیگر خوانین روزگار

خانصاحب والا مناقب بلند مراتب ظلہ بعد ادای آداب جبہہ سائی سدۂ جاہ و جلال معروض خدمت قدردانی گاہ والا آنکہ دیباچۂ دولت و اقبال بورود میمنت آمود مفاخرت بخشید و لوح صفوت و صفا یعنی کتاب عالی حضرت قدر افزای کمترینان گردید **ایضاً** خانصاحب کرمفرمای نیازمندان و قدر افزای کمترینان سلامت بعد تقدیم تسلیم عبودیت کہ طریقۂ ملازمان فدویت شعار است معروض باد صحیفۂ فضل و کمال بنزول فیض شمول مباہات گوناگون عنایت فرمود **ایضاً** خانصاحب والا شان رفیع المکان سلامت پس از ناصیہ فرسای عتبۂ عظمت و اقبال

بعرض باریابان حضور انور میرساند خطاب بهمینت مضمون و کتاب عظمت مشحون کالوحی من
السماء بنزول جلال فرمود **ایضاً** خانصاحب خداوند نعمت غریب پرور سلامت بعد ابلاغ
قوانین عقیدت و ارادت که سرمایهٔ بلندی و پیرایهٔ ارجمندی است مکشوف رای اشرف میگرداند
پروانهٔ الطاف آگین بورود میمنت آمود ممتاز گردانید **ایضاً** خانصاحب فیاض بان حاتم
دوران سلامت بعد تمنای ملازمت کثیر المفاخرت و آرزوی خدمت وافر الکرامت بر ضمیر
خورشید نظیر واضح باد در آبادی قریات فراری بموافق مضمون فیض مشحون پروانهٔ عالی
اجرای کار نموده شد

القاب و آداب میرزایان و بیگ

میرزا صاحب
فیض بخش عالم و عالمیان سلامت بعد اهدای هدایای آرزوی نیازمندی و اتحاف
تحائف تمنای مستمندی بر آئینهٔ ذهن صافی روشن باد شقهٔ فیض مرقعه در رقیمهٔ تلطف ضمیمه
تاج اقبال بر تارک ارادت کیشان نهاد **ایضاً** میرزا صاحب مرجع امور انام و مجمع مهمات
خاص و عام دام حشمته و دولته غاشیهٔ اطاعت بدوش عبودیت کشیده عرضیدار د نامهٔ نامی
و صحیفهٔ گرامی بوصول تلطف مشمول عزت و حرمت بخشید **ایضاً** میرزا صاحب سراپا عدل و
احسان سلامت حلقهٔ ارادت بگوش عقیدت انداخته بجناب والستگان دامن دولت عرض
میدارد مفاوضهٔ شریف و مکاتبهٔ لطیف در اشرف اوقات شرف ورود بخشید **ایضاً** میرزا صاحب
امیدگاه نیازمندان پشت پناه بیکسان سلامت بعد دعا طلوع نیر دولت و اقبال از افق جاه و جلال
بخدمت فیض موهبت گزارش مینماید والانامهٔ مفاخرت آیات منزلت و مرتبت بخش خانه زاد
گردید **ایضاً** میرزا صاحب مشفق شفیق و کرمفرمای بغایت سلامت از خادم دیرینه که
بوظائف خیرخواهی و اوراد دولت پژوهی مدام موظف میباشد عرض معروضه بدرجهٔ پذیرا
باد نوازشنامهٔ عالی قدر یا افزای بندگان ضمیمی شد

القاب و آداب سادات عظام

میر صاحب خداوند نعمت نقاوهٔ دودمان سیادت دام اقباله از جا نکسار فدویت شعار
جان نثار سوختیت آثار بر ضمیر بیضا نظیر ملاز مان مستفید الخدمت روشن و هویدا میساز د سر افراز نامهٔ تفضل آمود

جمع اثر بمعنی نشان ۱۲

موجبِ افتخارِ عقیدت کیشان کشت الیضاً میر صاحب بن سادات عظام و خلاصهٔ
شرفای کرام سلامت بندهٔ عقیدت کیش دولت اندیش پس از گزارش آدابِ فدویت و عرض
نیاز رو تلطف نامهٔ والا مرتبت فرقِ ملازمان خیر طلب بر فلک رسانید الیضاً میر صاحب
قبلهٔ فیض رسانِ خاص و عام سلامت خیرخواه ترقی طلب سراپا ادب پس از تقدیم مراسم
نیاز و تبلیغِ مراتب عجز و انکسار منکشفِ رای اقدس میگرداند نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال گلدستهٔ
چمن افضال یعنی گرامی نامهٔ طالع و دولت آمود فرمود الیضاً میر صاحب امیدگاه بندهٔ
و کام [illegible] ادام الله ظلال احسانه [illegible] فدویت روش بخدمتِ ملازمان
سرکارِ عالی اقتدار مصدع اوقات می گردد خریدهٔ دولت و اقبال یعنی پروانهٔ کرامت
نشانه بصد و فیض نشور انواع الطاف عنایات بخشید الیضاً میر صاحب قبلهٔ خداوند
نعیم بخش فیض رسان سلامت از خیر سگال ترقی طلب که جبین نیاز بسجود عجز منقش دارد
بر خاطرِ قدسی مناظر و طبیعتِ حق طویت ظاهر و باهر باد عنایت نامهٔ همایون فال رسالت
اسعد اوقاتِ اشرف بر مضامین مرقومه مطلع گردانید القاب و آداب
قاضی مسند آرای دار القضا صدرِ صدق و صفا قاضی الاسلام مرجع انام مد الله ظله
آدابی که در خور این کمترین است بخدمتِ ملازمان حضور بجا آورده معروض میدارد الیضاً
قاضی القضاة رفیع الدرجات سراپا حسنات دام فضائله آداب نیازمندی که سعادت
کونین در ضمن ست بتقدیم رسانیده عرض می نماید الیضاً ظهیر ملتِ بیضا نصیر شریعت
غرا مروج مراسم اسلام کفیلِ امورِ کافهٔ انام اعظم الله شأنه نقوشِ عبودیت را خط سرنوشت
ساخته التماس مینماید الیضاً فضیلت شعار شریعت آثار خجسته صفات زاد حسناته
خاکپای بندگان خاص محل الجواهر چشم صورت بین نموده بنوک قلم می آرد الیضاً مجمع
کمالات منبع سعادات شرعیه دام برکاته بعد اشتیاق ملازمت سراپا اجابت
بکشوفِ رای بیضا ضیای میگرداند القاب و آداب مفتی مفتی الاحکام

شریعت غرا فتوی نویس ملت بیضا صان الله عزته و حرمته بعد آرزوی خاکبوسی اقدام
شریف عرض مینماید ایضاً ناسک مناسک عدل و داد سالک مسالک صدق و داد
زاد الله صدقته و عدله مراسم آداب فدویانه که موجب افتخار دارین است عرض نموده
عرضمیدارد ایضاً راستی شعار درستی کردار فرمان روای دار القضا مفتی بی ریا زاد الله
دیانته ادعیه ازدیاد دولت روز افزون روز و شب ورد زبان ساخته بعرض میرساند ایضاً
مروج مسائل شرعی مترجم اخبار نبوی مفتی دین تابع شرع متین دام ظله آماده خدمت و مستعد
بوده بعرض میرساند ایضاً افاضت پناه افادت دستگاه سلامه الله [illegible]
قائم دولته از تکلفات رسمی و تصنعات تکلفی پهلو تهی ساخته عرضمیدارد القاب و
آداب علما و فضلا مجمع فضائل و کمالات محرم اسرار احادیث و آیات زاد الله
تحقیقاته خاک آستانه شریف سرمه دیده دل ساخته بارقام مطلب ضروری می پردازد ایضاً
افضل العلما و اکمل الفضلا زبده ارباب معقول و منقول خلد الله علمه و فضله ادعیه ترقی فضل و
کمال بلوح دل نیاز منزل مرقوم ساخته بمدعا می پردازد ایضاً عمدة العلما قدوة الفضلا محقق
حقائق دین مدقق دقائق شرع متین دام علمه و فضله اوراد عقیدت و اشغال ارادت وظیفه لیل و
نهار ساخته عرض مینماید ایضاً مقتدای ارباب علم و فضل پیشوای اصحاب عقل و نقل دام
فیضه مدرسه عبودیت را بدرس نیازمندی رونق داده عرض میدارد ایضاً کشاف علوم شریعت
وصاف فنون حکمت مدظله راسخ العقیدت و صادق الارادت بعد عرض تسلیم سجدت
بندگان حضور موفور السرور میرساند القاب و آداب فقرا و مشائخ کبار
طریقت شعار حقیقت آثار قدوة السالکین زبدة العارفین دام کشفه بعد استلام عتبه
مقدس رتبه عرض میدارد ایضاً مجمع انوار لاهوتی محرم اسرار جبروتی صاحب
مکاشفه و مشاهده زاد الله معرفته آداب خادمانه بجا آورده عرض میدارد ایضاً
حقیقت مآب طریقت انتساب مصدر برکات و حسنات عمم فضائله ناصیه عقیدت را

بر آستان فلک آشیانه گذاشته التماس مینماید **ایضاً** کاشف اسرار ملک و ملکوت
ناظر انوار تقدس و جبروت خلد الله کرامته از بساط بوسی بزم حضور انوار سعادت و قبتاً
نموده التماس مینماید **ایضاً** مجمع علوم روحانی مورد فیوض سبحانی نقطهٔ دائرهٔ بیداد
نکتهٔ کتاب کرامت زاد الله مقدره تارک نیاز بر سدهٔ رسوخ اعتقاد گذاشته بحناب خادمان
خاص عرض مینماید **القاب و آداب که فرزندان بوالد بزرگوار**
می نویسند قبلهٔ امانی و امال [illegible] و افضال دام اشفاقه بنده و فا کیش
ارادت اندیش [illegible] تسلیمات عرضه دار [illegible] صحیفهٔ کاملهٔ کمترین فرزندان را
عزت و جاه افزود **ایضاً** قبلهٔ حاجات دینی و دنیوی دام اشفاقه بعد از تقدیم خدمات
شایسته که ذریعهٔ سعادت کونین و افتخار دارین است بعرض مطلب می پردازد سرد فتر دولت روز
افزون یعنی والا نامهٔ میمنت مشحون بشرف ورود شفقت آمود مشرف گردانید **ایضاً** قبلهٔ
اعظم ایام و کعبهٔ اکابر انام دام شفقته بنده و دولتخواه ترقی طلب کمترین فرزندان بعد اظهار
مراتب کورنشات عرض مینماید عنایت نامهٔ نامی چهرهٔ وصول افروخته **ایضاً** قبلهٔ حقیقی و
مجازی کعبهٔ صوری و معنوی دام اعطافه جبین نیاز بخاک عقیدت فرسوده مکشوف رای اقدس
میگرداند مرحمت نامهٔ عاطفت شمامه که بکمال شفقت مرقوم شده بود عزت و خصوصیت بخشید
ایضاً قبلهٔ دو جهان و کعبهٔ جاودان خلد الله ظل اشفاقه ناصیهٔ عجز و نیاز بسجود ارادت
منقش ساخته عرض می نماید صفاو صفهٔ شریف ورود مفاخرت نمود **ایضاً** قبلهٔ فیض رسانی
و کعبهٔ آمال و امانی سلامت بعد تمنای حصول دولت آستانه بوسی ملازمان حضور موقف
عرض میرساند صحیفهٔ عطامی اصدار افتخار فرمود **القاب و آداب که فرزندان**
بمادر می نویسند حضرت والدهٔ ماجده من دامت شفقتها بعد ادای مراتب تسلیمات
و گذارش مدارج کورنشات بعرض مستاران بساط عصمت مناط میرساند نمیقه اینقدر تو جلال
ایضاً حضرت والدهٔ معظمه مکرمه من ادام الله اشفاقها فرزند کمترین عقیدت گزین

بعد ایراز لوازم رسوخیت و پس از اظهار مراسم عبودیت مکشوف ضمیر انور میگرداند نامه فیض
شمامه در عین انتظار سرفراز ساحت ایضاً حضرت مخدومه معصومه من دامت اعطافها
بعد استظلال عنایات عالیه و تفضلات متعالیه بر ضمیر عاطفت تخمیر روشن و هویدا باد صحیفه
همایون مبارک مضمون سعادت دارین بخشید ایضاً حضرت والده مشفقه زبدة العفائف
والمعظمات زاد الله الطافها ظل اقبال و سایه افضال بر تارک نیازمندان عبودیت کیش
مستدام باد الطافنامه شفقت ... و ورود ... اقبال ... ایضاً حضرت والده مشفقه تحریر
محتشمه خلد الله عظمتها سرمایه ... عظمی و پیرایه عواطف کبری ... علیه حاصل
نموده بجد سعادت یافتگان حضور شفقت گنجور میرساند عاطفت نامه گرامی شرف اعتبار کرامت
فرمود

القاب و آداب که برادران خرد به خواهر کلان مینویسند

همشیره صاحبه عفیفه مستوره روزگار دامت عصمتها بعد آرزوی مدارج عنایات بی پایان
و مراتب عواطف فراوان که سعادت دارین در مضمر است بعرض احوال می پردازد
منشور سعادت و طغرای فضیلت در احسن اوقات کمترین برادران را مفاخرت بخشید
ایضاً همشیره صاحبه معصومه دوران سلمها الرحمن بعد تمنای حصول دولت ملازمت
سراپا افادت بر ضمائر قدسی نظائر خدمه عالی منزلت واضح و لائح باد کرامت نامه عنایت
شمامه که مشعر بر حالات خیریت سمات بود انواع انواع مباهات بخشید ایضاً همشیره صاحبه
مخدومه مخدرات سرادقات عصمت زاد الله احسانها بعد استحصال سعادت بگزارش
نیازمندانه مکشوف رای خورشید ضیای میگرداند مثال بمثال یعنی نامه نقش شمامه
متضمن بر کوائف بوی الطاف مشام مشام عزت کونین بخشید ایضاً همشیره صاحبه شفقت
فرمای کمترین برادران دامت اخلاقها مطرح انوار مراحم و مطمح انظار مکارم بوده عرض
میدارد بورود صحیفه سامیه و نمیقه نامیه عالم عالم سرفرازی رو نمود ایضاً همشیره صاحبه
سراپا عطوفت و سراسر الطاف صانها الله عن ... ها از وقایع الطاف ... و ... تحریر

میںنماید اعزازنامهٔ شفقت آثار بوصول ابتهاج شمول قدر افزای کمترین گردید ایضاً نامور صاحب
ذریعهٔ نیازمندان وسیلهٔ بیکسان مد ظله کمترین عقیدت انتظام بعد اظهار مراسم عجز و انکسار
بعرض عتبه نشینان فلک رتبه میرساند صحیفهٔ شریف و رقیمهٔ لطیف متضمن بر چگونگی حالات فرحت
سمات خرسندی خاطر بخشید ایضاً نامور صاحب سراپا الطاف و اشفاق دام
اقباله از خادم راسخ العقیدت بعد ابلاغ مراسم نیازمندی بکشوف خاطر اقدس و ضمیر انور
باد حالات مرقومهٔ نامهٔ والا حرف بحرف واضح گردید ایضاً القاب و آداب برادر کلان
برادر صاحب عالی منزلت [illegible] سلامت آرزوی [illegible] تمنای [illegible] از حیطهٔ
اندازهٔ تحریر خارج است باظهار مدعا موجب مصدع اوقات شریف میگردد بورود عنایت نامهٔ نامی
دریافت مضمون آن تقویت ظاهر و باطن گردید ایضاً برادر صاحب عیدگاه برادران حقیقی و مجازی
سلامت بعد استحصال دولت خاکبوسی اقدام شریف واضح و لائح خاطر قدسی میگرداند باصدار مفاوضه
عظامی و ادراک مطالب مرقومهٔ آن خیلی عزت و افتخار حاصل نمود ایضاً برادر صاحب شفیق احوال
برادران سلامت بعد نیل دولت ملازمت سراپا مکرمت عرض میدارد شرف نامهٔ فیض شمامه در حینی که دیدهٔ دل بشاهراه
انتظار وا داشت ورود فرمود و فرحت و مسرت نمود ایضاً برادر صاحب کرمفرمای برادران قدر افزای منتسبان سلامت
بعد حصول دولت آستانه بوسی که سعادت ابدی در وی مضمر است روشن ضمیر انور باد کتاب لاجواب معلی
یعنی صحیفهٔ بزرگی انشراح خاطر و ابتهاج باطن بخشید ایضاً برادر صاحب عالیجناب فیض انتساب مد ظله از بنده
صادق الارادت بعد سلام نیاز مکشوف خاطر دریا مقاطر باد نامهٔ شرافت آمیز صحیفهٔ لطافت انگیز
ورود نمود القاب و آداب که شاگردان باستادی نویسند مصدر بوارق معالی مظهر
شوارق فیض رسانی منبع الجود و الاحسان حضرت استادی مد فیضه ناصیهٔ اعتقاد بسجود عبودیت بسائیده
فرق نیاز را بکلل تسلیم زینت بخشیده معروض خدمت شاگردان والا رتبت میدارد از جناب فیض انتساب
ترخیص حاصل کرده [illegible] حسب الارشاد [illegible] مقدمه [illegible] سعی فرموده [illegible] نوعی [illegible] مدرسه شده [illegible]
حسب خاطر صورت بسته چنانچه حامل ضمیمهٔ نیاز [illegible] مفصل عرض [illegible] حصول [illegible] قائم [illegible] قدسی [illegible]

ساخته باشند **ایضاً** مخدوم الانام مرشد خاص و عام دقیقه شناس معقولات و منقولات حضرت
مخدومی دام عنایته بعد اقتباس انوار فوائد از آستان آفتاب نشان ملازمان درگاه والا از
گلچینی تسلیم از بهارستان فیض نثار خادمان درگاه معلی بعرض مقاصد ضمیر عقیدت پذیر می‌دارد سرفراز
نامهٔ حقیقت آگین و صحیفهٔ کاملهٔ طریقت آئین بورود تفضل آمود فرق نیازمند را باوج فلک
رسانید از دریافت خیریت و ادراک صحت مزاج اقدس خرسندی حاصل گردید **ایضاً** فخر
علمای روزگار سرمنشاء فضلای عالی اقتدار حضرت استادی ادام الله علمه و فضله تحفهٔ
ارادت بهدیهٔ عقیدت بخدمت مستفیدان خدمت بگزینده باظهار مطلب لابدی می‌کوشد
پس از مدت مدید نامهٔ عزت بخش و مرحمت افزا ورود فتح الباب نمود بدریافت اخبار کلی و جزئی
اطمینان کلی و جزئی حاصل شد حالا که تا حصول دولت ملازمت بعنایات نامجات خیریت آیات
سرفراز شده باشند **فصل دوم در بیان القاب و آداب آشنایان و برادران**
قرابتی و نسبتی که مرتبهٔ مساوی دارند برادر صاحب مشفق مهربان قوت بازوی
برادران سلمه حاضر و غائب امیدوار لطف و تفقد خود دانسته معلوم فرمایند دیر است که
از نامه و پیغام فرحت التیام مسرور الوقت نگشته موجب تعلق خاطر است برخلاف گذشته
آینده را نویسان حالات خیریت آیات باشند که طمانیت قلبی از آن حاصل شود **ایضاً**
برادر صاحب توجه نمای فراوان و تفقد فرمای بی پایان سلمه بعد ابلاغ مراسم دوستی و یکجهتی
و اظهار مراتب اتحاد و یکتائی معلوم و مفهوم فرمایند مراسلهٔ بهجت عنوان و مکاتبهٔ مسرت سامان
در اوان اسعد ورود فرحت و عشرت نمود مبتهج و مسرور ساخت **ایضاً** برادر صاحب کرم
گستر و کرم فرمای مهربانی آور سلامت بعد سلام سنت الاسلام آنکه از دیر باز طبیعت خلاصه
طویت متعلق آنطرف است موانع عدم ارسال رسل و رسائل غیر از استقامت مزاج شریف امر
دیگر مبادا **ایضاً** برادر صاحب سراپا اشفاق و سراسر اخلاق سلامت بعد اظهار مراتب از دیاد
مواصلت مسرت انتما آنکه عرصهٔ بعیدی گذشت که از حالات خیریت آیات اطلاعی دست نداد

آنچنی باعث تفکر و تردد است انسب که احوال خود را ترقیم فرموده باشند ایضاً برادر صاحب
تصفیاتِ تخشِ چمن قرابت و طراوت افزای گلزار عطوفت سلامت بعد ابلاغ شرایط آرزوی
ملاقات که پایانی ندارد مشهود رای اتحاد پیرای باد شقه وضعه مسرت سمات مکاتبه نشاط ابا
پرتو ورود افکند بمطالعه آن صحیفه صحت و تندرستی اطمینان کلی حاصل شد **القاب و**

آداب که آشنایان هر قوم رامی نویسند خانصاحب قدیم الاحسان
عمیم الامتنان سلامت مدت مدید و عرصه بعید منقضی میگردد که از دریافت خیر سگالی مزاج
صحت امتزاج انشراح و ابتهاج خاطر دست نداد لهذا انگرانی شدید در صدد که از تحریر کلمات
خیریت آیات شادمان سازید باشند ایضاً میرصاحب عالی قدر والامنزلت سلامت
آرزوی ملاقات عظامی و تمنای مواصلت گرامی چندان نیست که بتحریر قلم در آید پس از
آنکه بترقیم کوائف ضروری پردازد نامه والا مرسله آن عالی قدر بحصول پیوست بر طبق
ارقام شریف در مقدمه معلومه حتی المقدور سعی خواهد بود ایضاً شیخ صاحب شفیق مهربان
تفقد فرمای بی پایان سلامت تمنای مواجهت و آرزوی مکالمت در قید قلم آوردن
آب در پاتکیل هشت پیمودن است پس اولی آنست که بتحریر مطالب پیش نهاد خاطر پردازد صحیفه
اخلاص و قیمه اختصاص مصحوب برادر عزیز فرحت بخشِ خاطر منتظر گردید ایضاً صاحب
سراسر عطوفت و سراپا رافت سلامت بعد سلام مصادقت انجام و پیام موالات
التیام معروض رای تو داشتمای آنکه مسابجت قرین و قبا که انبساط آگین چهره دوستی و اتحاد
را آب و رنگ خرمی بخشید ترقب که همین نسق از خط و کتابت یاد و شاد فرموده باشند

القاب و آداب آشنایان که مرتبه مساوی دارند محب صادق
و مخلص واثق و دوستدار بی ریا و آشنای باصدق و صفا سلامت بعد استطلاع حالات
خیریت آیات مکشوف ضمیر تو دو تخمیر باد نسخه دوستی و اتحاد مجموعه صدق و سداد در این ساعات
اسعد بهجت نمود ایضاً صادق الاخلاص راسخ الاتحاد کلید گنجینه دوستی و مفتاح خزینه

یکجهتی سلامت از شدائد مفارقت و مکائد مباعدت چه نگارد و چه طراز د از شوق نامه دستی و
و داد که رقمزدهٔ کلک محبت سلک شده بود عالم عالم شادمانی حاصل ایضاً دوستدار صداقت
آثار عمیم اللطف والاحسان سلامت از دوری ضروری و مهجوری لابدی چه بقلم آرد مسبب
الاسباب سببی سازد که پردهٔ مفارقت برخیزد از مطالعهٔ عنوان صحیفهٔ اتحاد که رقمزده
قلم وداد شده بود انبساط خاطر اندوخت ایضاً محب حقیقی و مجازی و دوستدار صوری
و معنوی سلامت بعد تحصیل ملاقات خرمی آیات مکشوف خاطر باد بوصول ملاطفه معاطفه
ریاض محبت و یکجهتی سیراب و شاداب گردید ایضاً مجمع مکارم اخلاق و مصدر مراحم و فاق
سلامت ریاض اخلاص را آبیاری مصادقت زینت جاوید بخشید التماس بعد ارسال دستنیا و فانامه اتحاد
شمامهٔ متضمن بر حوالی خیریت مآل آن صداقت سمات باصدار خرمی آثار خوشوقت گردانید
القاب و آداب که شوهر بزوجه نویسد حفظ الهی حرز ناستناهی قرین حال آن عفیفه
روزگار باد و پناه عصمت خیر العاصمین بوده دریافت نمایند مکاتبهٔ سراپا ملاطفه مرقوم خامهٔ
اشتیاق سید مندرجه مفهوم گردید ایضاً انیس خاطر غمگین و جلیس دل اندوهگین دام اتحادو یادر حفظ
حضرت الحافظین باشد معلوم نماید صحیفهٔ بهجت ورقیمهٔ مسرت ورود نشاط آورد و بدریافت خیریت مسرور و مبتهج
گردید ایضاً عزیزه وفاکیش عفیفهٔ محبت اندیش دام اخلاصها حق سبحانه تعالی در پردهٔ عصمت
نگاهداشته بمطالب صوری و معنوی رساند خطوط محبت نمو طعلی التواتر ورود نموده مبنی بر احوال
مسطوره اطلاع بخشیدند ایضاً مونس شبهای تنهایی موجب قرار و شکیبایی زاد الله
عصمتها بعد اظهار مراتب اشتیاق و ابراز مدارج وفاق آنکه خط مسرت نمط در مقدمه که مرقوم
شده بود بنظر گذشت ایضاً چمن آرای حدیقهٔ وفاداری گلشن پیرای باغ کامگاری دامت
محبتها در رضای الهی خوش و خرم بوده اوقات پسندیده خود بحسنات گذرانند رقیمهٔ الوداد
صحیفهٔ الوفاق یعنی خط مسرت در عین انتظار وصول بهجت شمول نمود **القاب و آداب که**
اهلیه بشوهر خود نویسد تسلی بخش خاطر حزین و تشفی نمای باطن غمگین سلمه الله تعالی از

دولتِ وصال دورمانده وازبزمِ حضور مهجور افتاده آتشِ فراق وثایرهٔ اشتیاق متاعِ صبر و
شکیبائی سوخته چه نویسد صحیفهٔ المسرت ورود وفرحت نمود مرهم زخمِ دل ساخته بمدعا می پردازد
الیضاً واقفِ رازِ محبت وکاشفِ اسرارِ مودت سلامت از تکلفاتِ رسمیه وتعینات عرفیه
گذشته بی تکلف بمطلب می درآید رقیمهٔ دلکشا وصحیفهٔ جان فزا دراشرفِ اوقات واحسنِ ساعات
رونی ورود نمود **الیضاً** محرمِ حریمِ خلوت وجلوت سراپا خلوصِ محبت ومودت سلمه الله تعالیٰ ثایرهٔ
اشتیاق واشتعالِ آتشِ فراق چندان نیست که بزبانِ قلم درآید ناچار بمدعا واجب الارقام
می پردازد مکتوبِ جان نوازِ دلکشا نزولِ فرحت شمول نمود کیفیت مرقومه با دراک
رسید **الیضاً** مصدرِ مروت ووفا مرکزِ صدق وصفا دام ظله چون ولولهٔ شوقِ وصال
بهجت مآل که از تحریر خارج است عنانِ سمندِ قلم را از ین وادی معطوف ساخته بمدعا گراید
ملاطفهٔ لطیف ومکاتبهٔ شریف رسید باعثِ سرورِ شادمانی گردید **الیضاً** سرمایهٔ زندگی وپیرایهٔ
فرخندگی سلامت التهابِ مشاعلِ دوری واشتعالِ نوائرِ مهجوری بنحوی نیست که تحریر و
تقریر درست آید لاجرم بمقصد می درآید مکتوبِ مرغوب القلوب درساعتِ مستحسن جلوهٔ
استحصال داد **القاب وآداب که عاشق بمعشوق نویسد** غنچهٔ
نودمیدهٔ گلزارِ خوبی نوبادهٔ نورسیدهٔ باغِ محبوبی زاد الله حسنه عالم عالم آرزوی خدمت
حضور وجهان جهان تمنای ملازمت موفور السرور بر ملازمانِ حاشیهٔ قرب اظهار ساخته
عرضِ احوالِ کثیر الاختلال مینماید تا از خاکِ آستانهٔ شریف سرمهٔ بینائی درچشمِ ظاهرمین
نکشیده قسم بگلستانِ حسن که اشکِ ارغوانی چهرهٔ سرخ برنتاباط چهرهٔ زردچیده واین شعر
حسبِ حال از خامهٔ مژگان بربیاضِ دیدهٔ گریان نگاشته بیت زسرگذشت بی تواب
چشمم ٭ یکی از سرگذشتم بی تو این است ٭ **الیضاً** زینت بخشِ بزمِ رعنائی شمع افروزِ محفل
زیبائی نورالله وجهه ثایرهٔ اشتیاقِ هم آغوشی وآتشِ آرزوی همدوشی متاعِ صبر وشکیبائی وخرمنِ
تاب وتوانائی چندان بسوخته ونفسِ آه بربادِ داده که اثر می یافتنی ازان درعالمِ وجود یافته نشود

از ایام مهاجرت و لیالی مفارقت برین بیدل میگذرد چه گوید و چه نویسد الغیاث باده نوش
میخانهٔ تغافل مشربی دائم بردوش صیدگاه خود مطلبی وفقه الله لوصله سرشک نیاز را بدولت
پابوسی نارسانیده و دیدهٔ داغ دل را براه انتظار وصال روشن گردانیده التماس میدارد
نامهٔ الطاف انتما و صحیفهٔ اعطاف نما ورود بهجت نمود کاغذش مرهم زخم دل و سواد حرفش
سرمهٔ چشم سویدا اشتیاق ساخته ترقیب که بهمین منوال از نگارش احوال رفیع الارقام در رکن
و دفع قلق مهجوری نموده باشند القاب و آداب که معشوق بعاشق بنویسد
شوریدهٔ دشت محبت آشفتهٔ وادی محبت زاد الله عشقه مراتب اخلاص و مدارج اتحاد
روز بروز در تزاید و ترقی باد از شنیدن جذبهٔ عشق و شورش سودایی اختیار خاطر متعلق
است مادام که بدولت وصال فائز گردد بتنقیهٔ دماغ و تصفیهٔ قلب کوشیدن ضرور دانند
الغیاث سوختهٔ آتش دوری و افروختهٔ داغ مهجوری افاده الله بمراده آداب محبت لوازم
صداقت پیش رسانیده زبان قلم را بتحریر مطلب تر زبان می سازد بی وجود با وجود آن
سالک مسالک صدق و صفا و آن ناهج مناهج مهر و وفا محفل حضور و بزم سرور غیر از تکدر خاطر
ثمرهٔ دیگر نمی بخشد جلد خود را برساند و نهال مراد بسبز بین دل نشاند الغیاث خانه بر دوش عالم
تجرید و حلقه بگوش جهان تفرید دام عشقه بعد استحکام قدم عشق بر جادهٔ مصادقت و استکمال مرتبهٔ
خصوصیت بزمرهٔ عشاق روشن باد چون قلب از حرارت فراق و حقیقت سراسیمگی از فرط وفاق
زبانی اکثری واضح گشت اینقدر بیاید و نشاید

فصل سوم در بیان القاب و آداب که بزرگان بخردان بنویسند

برخوردار سعادت آثار سرمایهٔ زندگی اطال الله عمره بعد
آرزوی دیده بوسی واضح و لائح باد کیفیت شبانه روزی اینجانب نوعی که میگذرد و فراخور شکر
و سپاس است و مژدهٔ صحت و عافیت آن سرمایهٔ سعادت استدعا میدارد الغیاث برخوردار
بلند اقبال فرخنده فال محفوظ باشند بعد تمنای دیدار فرحت آثار مشهود باد اخبار را حوالم صحت
بهتر است و خبر آن قرة العین ام خواهان الغیاث برخوردار نور الابصار خجسته اطوار اطال الله عمره و

بعد استدعای وجوهات خیریت مخفی نماند احوال اینجا نوعی که دارندهٔ جزو و کل سزاوار
حمد و ثناست صحت و عافیت آن نور چشم دوام استدعا می نماید ایضاً برخوردار حمیده آیات
ستوده صفات طال عمرہا بعد دعائی که فاتحهٔ کتاب و خاتمهٔ کلام است بر ضمیر سعادت تخمیر
ظاهر و باهر باد حقیقت یومی اینجانب بحمد ایزدی مقرون است و حالات خیریت آیات
آن فرخنده خصال شب و روز جویان میباشد ایضاً برخوردار اقبال آثار تا سعادت آثار در حفظ
الهی باشند بعد آرزوی دیدار و تمنای ملاقات فرحت شمار معلوم و مفهوم باد که اوقات تا حال
چنانکه گذشته و می گذرد مستوجب شکر و منت است و تندرستی و صحت و عافیت آن ستوده صفات
پیوسته مطلوب دارد القاب و آداب که مادر و پدر بجهت پسر بنویسند برخوردار
و نور چشمی سرمایهٔ عصمت و پیرایهٔ عفت بر قامت آن نونهال حدیقهٔ ذریت دوخته باد از چند ماه
باستماع مژدهٔ خیریت مسرور نگردیده موجب نگرانی خاطر است لازم که پیوسته نویسان حالات
باشند تا خرسندی و خوشوقتی دست دهد ایضاً روشنی بخش دین و الدین طال الله عمرها
بعد تحریر دعا مزید عمری که خلاصهٔ مطالب و زبدهٔ مآربست مفهوم باد خط مسرت نمط بمطالعه در آمد
بدریافت صحت و عافیت خوشی و خرمی رو نمود ایضاً برخورداری قرة العینی سلمها الله تعالی بعد دعا
والدین برای فرزندان سعادتمند پیش نهاد خاطر دارند واضح میگرداند بار بار خطوط مسرت نمط
مشعر بر چگونگی حالات صحت آیات رسیدند بمطالعهٔ آنها خوشی حاصل گردید ایضاً نور دیده
ظاهر و باطن زاده الله قدرها و عمرها هر چند که از آیندگان آن طرف احوال خیریت مآل بسماع میرسید لیکن
بالتخصیص خطی که متضمن روداد مطلوب باشد نرسیده تردد و تفکر لاحق می باشد گاه گاه کیفیت
خود می نوشته باشند که اطمینان قلبی میشده باشد ایضاً نور الابصار عصمت آثار عافیت باشند
اظهار مراتب پایبوسی مطالعه باد دیر است که از دو کلمهٔ خیریت آیات صحت سمات مشرف نگشته
اضطراب خاطر و تعلق طبیعت است لازم که در فرستادن خط و کتابت محتوی بر صحت و عافیت
جهد بلیغ داشته باشند القاب و آداب که استادان بشاگردان نویسند

مکتب صلاحیت تعلیم بدیرستان تربیت علمه الله کثیرا حلیه سعادت و پیرایه ارادت از ادعیه
ماثوره سحری بیش رسانیده باظهار مرکوزات خاطر و مکنونات باطن می پردازد مدتی است که
بدرک چگونگی حالات انشراح خاطر دست نداده موجب اضطراب است لازم که بتحریر کیفیت خود خوشوقت
نمایند ایضاً عمده تلامذه سعادتمند زبده شاگردان ارجمند اعطاه الله علماً و فضلاً بعد دعای
ترقی علم و تزاید فضل که دولت بی زوال است مشهود آئینه ذهن رسا میگرداند قبل ازین خطی
مشتمل کیفیت ماند و بود رسیده راحت آمود خطی وافر بخشید بوا ازان زمان تا حال احوال خود
بنگارش نیاورده نیز پیوسته طبیعت متعلق میباشد انسب که از فرحت فزای بهجت خاطر
مطلع ساخته باشند ایضاً اقبال نهاد میمنت مآل سعادتمند خجسته خصال وفقه الله
لتحصیل العلوم بعد ادعیه ازدیاد علم و فضل و پس از ترقی فهم و ذکا مشهود باد از روزیکه وا
انطرف شده اند از احوال ایشان اطلاعی نیست موجب انتشار طبیعت است لازم که
تا آمدن خود نویسان خیریت باشند که جمعیت خاطر دست دهد

القاب و آداب که برادر کلان و همشیره کلان به برادر خرد می نویسند

برادر عزیز سراپا تمیز بعافیت باشند بعد ادعیه وافیات که خلاصه مطالب است مشهود
خاطر باد احوال این محال قرین خیریت است و جمعیت خاطر و طمانینت قلبی آن خجسته
خصال مطلوب دارد ایضاً برادر عزیز گرامی قدر عالی منزلت حفظه الله تعالی بعد دعای
ترقی عمر و دولت مشهود خاطر باد اخبار حالات اینجانب بفضل ایزدی مستوجب شکر است و صحت و عافیت
ایشان مرغوب و مطلوب دارد ایضاً برادر عزیز عالی وقار زاد الله سعادته بعد دعای ازدیاد سعادت
و اقبال مححب نماند روید او اینجد و د بهر حال مقرون منت و احسان الهی است و خیریت و عافیت
آن عزیز القدر مستجاب ایضاً برادر عزیز گرامی منش والا دانش زاد الله عمره بعد دعائی که ثمره حیات
بدو متعلق است حقیقت می پردازد درینجا همه خیریت است و خیریت آن برادر بجان برابر مطلوب
دارد ایضاً برادر بجان برابر رحمان بهره دار باشند قدر بعد دعای ترقی عمر و دولت آنکه احوال اینجد و د بفضل

رب معبود مقارن خیریتهاست و خبر خیریت آن عزیز سراپا تمیز مدام استدعا دارد القاب

و آداب که برادر کلان و همشیره کلان بهمشیره خردی نویسند

همشیره صغیره سلمها الله تعالی دعای مزید عمری و ترقی دولت که شبانه روز ورد زبان و ازو
مقرون اجابت باد قبل ازین خط سعادت نمط مشعر بآمد و بود خیریت آمود رسیده
بود ازان وقت تا حالت تحریر احوال ایشان دریافت نیست موجب تشویش خاطر
ایضاً همشیره عزیزه من آداه الله عمرها چهره دعای مزید عمری بگلگونه اجابت رسانیده به
تسطیر مآرب و تحریر مطالب می پردازد عرصه بعید و مدت مدید منقضی میگردد که از احوال آن
طرف اطلاع ندارد لهذا شب و روز طبیعت متعلق میباشد لازم که بر خلاف گذشته آینده
را نویسان حالات باشند که جمعیت خاطر حاصل آید ایضاً همشیره معصومه عفیفه
من آداه الله تعالی عمرها بعد تمنای وافر دیدار فرحت آثار و آرزوی ممکانه لقای مسرت بار تحریر
حقایق یومی زبان قلم را رطب اللسان میسازد استماع یافته که طبیعت آن عزیزه از دو سه روز
بمرتبه اعتدال نیست اینمعنی مثمر اندوه و ملال است لازم که جلد اطلاع نمایند ایضاً همشیره
معززه محترمه من سلمها الرحمن ادعیه مزید حیات افسر فرق اجابت ساخته مشهود خاطر
می نماید بموجب درخواست آن محترمه کرن پهول مرصع نو ساخت طیار نموده فرستاده
رسید آن برنگارند و دیگر آنچه مطلوب باشد بی تکلف ظاهر ساخته باشند ایضاً
همشیره صاحبه من سلمها الله تعالی بعد اظهار شوق و آرزوی لقای بهجت شمائل
ظاهر می سازد در مقدمه تعیین تاریخ سعید و تقرر ساعت نیک شادی برخوردار جلیل
که نوشته بودند دریافت شد در عرصه دو سه روز تجویز نموده اطلاع خواهد کرد فصل

چهارم در نوشتن شقه و پروانه و تمسک و فارخطی وغیره سفها

اهلکاران امتیازی عقیدت شعار عبودیت آثار خیرخواه بلا اشتباه شیخ لطف الله
عرضداشتی که کرده بود بنظر ما بدولت گذشت در مقدمه تقاوی فی محالات و تردد گنات

سنه فصلی واجب سه ساله بقبولیت مشار الیه تشخیص کرده داده شد باید که بخاطر جمع تمام تردد
وآباد نموده مال واجب سرکار سال بسال داخل سرکار مینموده باشند **نوشتن شقجات به**
اہلکاران غیر امتیازی عزیز القدر ابانسجان آنکه داروغگی اصطبل بنام ایشان
تقرر یافته کارخانه اصطبل تباه است واسپان خاص سوای لاغری [illegible] معلوم شد که
راتب روپیه بخود نمی خورانید بلکه دانه وکاه چه رسد اگر سائیسان اعتماد کلی باشد داروغه
داشتن چه ضرور آینده را از خواب غفلت بیدار شوید والا از کارخانه دست بردار کرده
خبر شرط است **ایضاً** مستحق الخدمت میر [illegible] علی مسموع شد که اجناس توشکخانه
بی آب و تاب میدارد معلوم نیست که در کدام خواب خرگوش می باشد [illegible] دوشاله را
آفتاب دهید و دیگر اسباب را نیز در طاقچهای بانات کلوخی [illegible] گذارد تا کرم
نخورد درین باب تاکید شناسد **ایضاً** عزت آثار شیخ [illegible] فیلخانه
متصدی گذرانید ملاحظه نمودم صاف دزدی و تصرف ایشان دریافت شد متصدی
مذکور برای مواجهه نزد ایشان میرسد آنچه مبلغ از روی مواجهه کاغذ خواهد برآمد لاکلام
دادنی خواهد شد **ایضاً** خان شجاعت نشان سیف الله خان پروانه حضور
اقدس درباب معافی محصول اسپان که از چاندکهیری خرید کرده می آرند هرکاره
میرسد دراثنای راه از چوکی و پهره هوشیار باشد و مبلغ پانصد روپیه راسنڈوی برای
خرج اسپان و تنخواه سائیسان فرستاده شد در انوپ شهر وصول باید کرد **ایضاً**
شیخ رحمت علی پشمینه ده هزار روپیه مع بیجک تحلی [illegible]
شیشی عطر گلاب وغیره اجناس متفرقه مرسله آن عزت آثار رسید بملاحظه درآمد بسیار
افتاد موجب خوشی خاطر گشت **پروانه معافی روزینه** متصدیان حال و استقبال پرگنه
براون علاقه سرکار خیرآباد بدانند ظاهرا دریافت شد که سید معصوم علی بتدریس علوم دینی
مشغول میباشد و از عدم وجه معیشت عیال و اطفال ایشان بتنگی بسر می برند نظر بر استحقاق

سید مذکور هشت آنه یومیه بر مال پرگنه مذکور مقرر نمودیم باید که از تاریخ ورود پروانه چهره
مذکور هر روز بلا ناغه بمشار الیه میداده باشند که صرف معیشت نماید و از ابواب کچهری متعرض
نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند **پروانه معافی اراضی** متصدیان حال و استقبال
پرگنه بیسواره بدانند موازی بست و پنج بیگهه اراضی بچته افتاده قابل زراعت خارج
جمع در موضع نظام پور در خالصه علاقه پرگنه مذکور من ابتدای فصل خریف سنه ۱۲ فصلی
بنام حقائق پناه مولوی ضیاء الله معاف نموده شد لازم که ایشان هم نظر بر استحقاق مولوی
موصوف نموده اراضی مذکوره پیموده چک بسته بتصرف مشار الیه واگذارند و سائر ابواب کچهری
[illegible] نموده شد بوجهی من الوجوه متعرض نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند
درین باب تاکید مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند **پروانه راهداری** چوکیداران طرق و
گذربانان شوارع عام بدانند میر فضل علی و کرم خان ملازمان سرکار نواب امیر الدوله بهادر
از کلکته مراجعت نموده بلکهنو میرسند پانزده گهوڑی تهان سوسی ادهانگری و هفت طاقه بانات و دیگر
تحائف آنجا همراه می آرند بعلت محصول بوجهی من الوجوه مانع و مزاحم نشوند و از حدود خود بسلامت
بگذرانند درین باب تاکید مزید دانند **فارخطی** چون سید میر علی مبلغ ده هزار روپیه سکه اینجانب بابت
تحصیل پرگنه ماهل از روی بند و اضافات بمواجهه رعایا لا کلام ذمه خود واد نمیداشتند
درینولا مبلغ سه هزار روپیه دیده و دانسته معاف نمودم و مبلغ هفت هزار روپیه سکه وصول نموده
در تحت و تصرف خود آوردم دامی و درمی ذمه مشار الیه باقی نمانده بنابران این چند کلمه بطریق فارخطی
نوشته داده شد که عند الحاجت سند باشد **تمسک** منکه امتحان عامل پرگنه فتحپور ام چون مبلغ دوازده
هزار روپیه سکه حالی سنه ۱۲ از دکان لاله کشوریداس معه سود چهار ماه قرض گرفته در تحت و تصرف خود آوردم
و فی صدی یک روپیه سود ماهواری مقرر شد لهذا اقرار آنکه مبلغ مذکور مع سود بر وعده مسطور لا کلام برسانم و بلا حجت
ادا سازم بنابران این چند کلمه بطریق تمسک نوشته داده شد **حاضر ضامنی** منکه سید نجابت علی ام چون رمضان علی
منصرم سرکار عالی قند سعید جعفر علیخان [illegible] خدمتگاری نوکر شد لا کلام ضامن گشتم اگر موی الیه خصت [illegible] و

یا بی جهت نوکری گذارد عند الطلب حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم عهدهٔ آن جواب
گویم بنا بران اینچند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد ما الضامنی
منکه بشیر علی ام چون عزیز الله آورده من در سرکار عالی سید کاظم علیخان بسر رشتهٔ خانسامانی ملازم
گردید اقرار می نمایم و نوشته میدهم که اگر نامبرده چیزی از تحویل خود نقد و جنس از تحویل خود گم نماید و یا
گم کرده بشرط اثبات ذمهٔ او مال را نشان دهم و از عهدهٔ او جواب گویم بنا بران اینچند کلمه
بطریق مال ضامنی نوشته دادم که دست آویز بکار گردد — خط منکه نواز سائیس
چون بسرکار عالی اقتدار سید امانت علی در عهدهٔ سائیسی برای تیمار اسپ
نوکر شدم اقرار مینمایم که شب و روز بکار خود سرگرم و مستعد باشم اگر بی رخصت
و یا بی رضامندی نوکری بگذارم دو ماهه ضابطه دهم بنا بران اینچند کلمه بطریق خط نوشته
داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید — رقعه — بتاریخ پنجم روز سه شنبه
شادی ساچق و بتاریخ ششم روز چهارشنبه تقریب حنا بندی و بتاریخ هفتم روز پنجشنبه
ساعت سعید کدخدائی و بتاریخ هشتم روز جمعه رخصت عروسی تقریر یافته قریب رونق افزای
محفل نشاط و بزم انبساط شوند — رقعهٔ نوید — بتاریخ پنجم شهر جمادی الاخری بروز جمعه تقریب مجلس
مشائخ و فقرا تعین و تقرر یافته از یکپاس روز بر آمده تا شام هرگاه مزاج مبارک آید رونق
افزای بزم کهینی شوند — پرچه جنس — یک زوج دوشاله سفید پوشاکی بیل بوته حاشیه آنچل
سبز و سرخ طول پنج ذرعه عرض دو ذرعه پاو بالا خرید کشمیر دو صد روپیه رائج الوقت یک
توپ مال سفید هم رنگ دوشاله قیمتش یکصد روپیه طول ... عرض ...
تا حال از فرخ آباد معرفت علی رضا سوداگر بتاریخ دوم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲ داخل ...
عالی شد — گم نامه کاغذ — منکه نصر الله خان ساکن ... ام چون قبالهٔ مبلغ
دو صد روپیه بابت گروی حویلی سید اصغر علی از نزد بنده حسب الاتفاق گم گردیده
و مبلغ ... حویلی از سید موصوف تمام و کمال ... بیابم ... باشد ...

که هرگاه قبالهٔ مذکور بر آید بجنس تحویل آنشان نمایم و اگر بعد ازین بر آید و کسی از وارثان من رجوع کند دعوی او باطل و نا مسموع است بنا بر آن این چند کلمه بطریق رسید مبلغ مذکور و گمنامه کاغذ حویلی نوشته داده شد که تا فی الحال سند باشد تحریر فی التاریخ شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ١٢ هجری

دزدی نامهٔ اسپ منکه محمد خان سوار همراهی شیخ مسعود ملازم حضورم چون اسپ کمیت زیر سواری بنده از سرای با نگرمئو بدزدی رفته از قاضی و مفتی و چودهریان و مقدمان گو و کوتوال پرگنهٔ مذکور هرکرا برین معنی اطلاع باشد برین دزدی نامه مهر و گواهی و دستخط خود کرده دهند تا در کچهری بخشیگری سند باشد تحریر غرهٔ ذیحجه سنه ١٢ هجری

سقطی نامهٔ اسپ منکه شیخ ثناء الله سوار همراهی عظمت الله خان ملازم حضورم چون اسپ شمرغه زیر سواری بنده در ٹکیت گنج از قضای الٰهی سقط شده داغ و دم بریده نزد خود نگاهداشت هرکرا از کوتوال و پیادگان چبوتره وغیره آگاهی باشد مهر و دستخط و گواهی برین سقطی نامهٔ اسپ ثبت نماید تحریر تاریخ پانزدهم شوال سنه ١٢ هجری

غرقی نامهٔ اسپ منکه مرزا اسد علی سوار همراهی میر عطاء الله خان ملازم حضورم چون بنده از سلطانپور بلکهنو می آمد در اثنای راه در نالهٔ کاند و بسبب طغیانی آب و کثرت بارش اسپ سمند سیاه زانو که در زیر سواری داشت در آب فرو رفت از زمینداران قریات و اطراف نالهٔ مذکور هرکه برین حال مطلع باشد برین غرقی نامه دستخط کرده دهد تحریر فی التاریخ هفتم شهر رجب سنه ١٢ هجری

چهرهٔ سوار محمد خان ولد اعظم خان بن سعد الله خان سوار همراهی شیخ احسان الله ملازم حضور گندم رنگ فراخ پیشانی میش چشم بلند بینی ریش دست و علامت زخم شمشیر بر کله اسپ سبز گلی پنج بتاریخ یازدهم رجب بداغ ران سواری رسید

چهرهٔ پیاده نعمت الله ولد شیخ رحمت الله بن شیخ کریم الله همراهی محمد نواز خان کمیدان ملازم حضور گندم گون بلند بینی فراخ پیشانی میش چشم ریش و بروت سیاه داغ دندان و بر کله ... بتاریخ پنجم شهر صفر به تصدیق ... سنه ١٢

فصل پنجم در تحریر بعضی خطوط ضروری

و کاغذ شرعی **تملیک نامه** منکه شیخ عظمت الله ولد شیخ رحمت الله ام چون یک
حویلی گلی و چوبی و خشتی که مع زمین آن زرخرید پدر مرحوم و مغفور من بود به بنده را بلا شرکت
غیری میراث رسیده در ینولا حویلی مذکور مع حقوق داخلی و خارجی به سعادتمند اقبال
نشان سید محمد علی در حالت صحت نفس و ثبات عقل بلا اکراه و اجبار برضا و رغبت
بخشیدم و تملیک کرده دادم اگر کسی از متعلقان و وارثان من حاضر و غائب دعوی ملکیت
نماید دعوی ایشان باطل و نامسموع است بنابران اینچند کلمه بطریق تملیک نامه نوشته دادم که
ثانی الحال سند باشد **صافی نامه** منکه سید محمد و آل حسین ایم چون [illegible] برادران حقیقی
از عرصه چند سال بابت تقسیم ترکه پدر مناقشه و مجادله واقع بود باهم باتفاق
بارشاد بعضی بزرگان شهر دل کدورت برادری که غبار تکدر و گرد کدورت بود قلم بطرف ساختیم
و آینده هیچگونه کاوشی و آویزشی نمانده بی تکلف بتوسل ... باتفاق رضامندی خانه یکدیگر
آمد و رفت داشته باشیم بنابران اینچند کلمه بطریق صافی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد
امانت نامه باعث تحریر این چند سطور آنکه شیخ فضل علی مبلغ ده هزار روپیه سکه حالی سربمهر
یک صندوقچه زیور مرصع مقفل و یک بدره و شاله سربسته لاکلام بطریق امانت بخانه بنده گذاشته
هرگاه مشار الیه مطلوب باشد از خانه من ببرد و اگر از قضای الهی فوت شود هرکه از روی
شرع شریف بعد او مالک ترکه او باشد مالک این امانت است عند الطلب بلا عذر و حجت بدهم
بنابران اینچند کلمه بطریق امانت نامه نوشته داده شد که سند کامل و دست آویز مکمل گردد
عاق نامه چون کرم علی پسر بنده درگاه از روی شقاوت ازلی اطوار ناشایسته مثل
خمر خوردن و قمار باختن و دزدی نمودن و خون ناحق ریختن اختیار کرده هرچند خویش و
بیگانه بوعظ و نصایح بزرگانه پیش آمدند اصلا مزاجش باصلاح نیامد و از منهیات دست بردار
نشد ناچار بپاس عزت و حرمت خاندان خود عاق کردم اگر کسی بعلت افعال مذمومه مذکوره
محبوس نماید و یا به تنبیه سازد و یا بکشد وجهی من الوجوه از بنده ... نیست لاکلام ... الله

شایم بنا بران اینچند کلمه بطریق عاقنامه نوشته دادم که آینده را سند باشد **طلاق نامه**

موجب تحریر این مقال و باعث تفصیل این اجمال آنکه چون مسماة انور خانم که از عرصه هفت

سال بر طبق شرع شریف در عقد من بود درینولا مسماة مذکوره را برضا و رغبت طلاق

بائنه دادم و در حق او لفظ طلقتک گفتم و آنچه مهر شرعی بود حواله مسماة مذکوره کردم پس

بعد انقضای ایام عدت مختار است هرگاه که خواهد شوهر کند بنده را هیچگونه ازو تعرض نیست

بنا بران اینچند کلمه بطریق طلاق نامه نگاشته دادم که ثانی الحال سند باشد

توبه نامه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی یتقبل

توبة المؤمنین بنور التوبة والاستغفار والصلوة والسلام

علی محمد شفیع المذنبین و سید الابرار و علی آله

الاطهار و اصحابه الاخیار موجب تحریر این قرطاس آنکه درین وقت

مسعود و ساعت محمود بمضمون فیض مشحون آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا توبوا

الی الله توبة نصوحا و بمصداق حدیث شریف التائب من الذنب کمن

لا ذنب له توفیق الهی و سعادت نامتناهی قرین حال فرخنده مآل این بی

بال گردیده یعنی از جرائم کبیره و معاصی صغیره مثل خمر خوردن و باختن قمار و زنا و لواطت

و ریختن خون ناحق و دیگر منهیات توبه کردم و قسم خوردم که من بعد دیگر گرد امور نامشروع

نگردم و بار دیگر مرتکب منهیات و محرمات نشوم امید از جناب ستار العیوب غفار

الذنوب آنست که توبه این عاصی پر معاصی قبول گردد بنا بران اینچند کلمه بطریق توبه نامه

نوشته دادم که سند باشد **وکالت نامه** موجب تحریر این کتابت باعث تقریر این خطاب

آنکه درین ایام سعادت فرجام فضیلت مآب کمالات انتساب مولوی عبد الله را از طرف خود

بحالت صحت ذات و ثبات عقل وکیل مطلق گردانیدم و در محکمه شریعت نبوی بلا اکراه و جبر اشتباه الیه

مختار معامله خود نمودم بایشان که از هر جهت سرگرم و مستعد باشند از روی صلاحیت و تقوی بطریق

صوابدید خود معامله من موکل انفصال نماید آنچه خوب و زشت بعمل خواهد آورد بنده را قبول است
بنا بران اینچند کلمه بطریق وکالت نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت
بکار آید **آزاد نامه** الحمد لله الذی جعل العتاق سبب العتق من النار
والصلوة والسلام علی رسوله وآله واصحابه الاخیار وذریته الاطهار
بعد حمد وصلوة غرض از تحریر این وثیقه صحیحه وصحیفه شرعیه آنکه بتاریخ دهم رجب المرجب سنه …
هجری حیدر قلی را بمضمون حدیث نبوی علیه السلام من اعتق رقبة المؤمن اعتق
اعتق الله بکل عضو عضوه من النار براه خدا آزاد کردم و مطلق العنان نمودم اکنون نامبرده
با سائر الاحرار ملحق و منضم گشت هر جا که خواهد برود و هر جا که خواهد بماند هیچ احدی از وارثان مرا
ازو تعرض نیست و از فروختن کسی و بخشیدن کسی فروخته و بخشیده نشود اگر کسی دعوی بیعیت یا هبه
در آرد باطل و نامسموع و کاذب و نامشروع است بنا بران اینچند کلمه بطریق آزاد نامه نوشته
داده شد که ثانی الحال سند باشد **وصیت نامه** الحمد لله
رب العالمین والصلوة علی خاتم الانبیاء والمرسلین والتحیات
علی آله واصحابه اجمعین بر نجبای قوم و شرفای عصر خصوصا بر قاضی و مفتی
و متولی شهر و دیگر اکابر شریعت که بوجود فیض آمود خود زمانه حال را آراسته و پیراسته
میدارند مخفی نماند که بتاریخ بست و هفتم شهر رمضان المبارک سنه … هجری برخوردار
جعفر علی همشیره زاده خود را ادام الله عمره و قدره که در فرزندی گرفته تربیت باطن و پرورش ظاهر
نمودم بر جمیع امتعه و اقمشه و نقد و جنس و باغ و حویلی و زمینداری و فرش و ظروف که در حین
حیات بقبضه ملکیت خود میدارم و بلا شرکت غیری بران قابض و متصرف هستم وصی خود
و قائم مقام خود نمودم و در زندگی خود بصحت نفس و ثبات عقل مداخلت دادم کسی بعد
حقی ملکی نکند برضا و رغبت خود دیده و دانسته بخشیدم و هبه کردم و وصی نمودم بنا بران اینچند
کلمه بطریق وصیت نامه نوشته دادم که سند باشد **استشهاد نامه** که استشهاد مینماید بحق گواهی

می طلبد بصدق ضعیف العباد شیخ روشن علی بر اینمعنی که در ایام قحط سالی که خلائق در مخمصه
عظیم گرفتار بودند زنی نزد این شهادت طلب آمده ظاهر نمود که من از نسل سادات عظام هستم
و این صبیه خردسال که در آغوش میدارم نیز از سادات عظیم القدر است مادر و پدرش فوت شده
همین او را در فرزندی گرفته پرورش نمودم از عرصه چند ماه اوقات بسعی بازو و جرکه مسماة مصری
میگذرانیدم درینولا زنهای علاقه مسماة مذکوره خواهی نخواهی مرا رغبت کسب مثل خود میدهند
اگر انکار میکنم بزجر و توبیخ پیش می آیند لهذا میخواهم که چون بفضل الهی تاحال عصمت و عفت
همین قائم است خدمت کسی از شرفای وقت نمایم اگر به تزویج گیرد عین رضامندی اینجانب است
باستماع اینمعنی وقت شب بجناب فلک انتساب نواب آصف الدوله بهادر اظهار احوال ساخت
ارشاد شد که شما بخدمت خود نگاه دارید خواه متعه خواه بنکاح بموجب ارشاد حضور پرنور مسماة مذکوره
را در خانه داشتم و نفقه بقدر استعداد مقرر کرده دادم چون صبیه مذکوره او بسن بلوغت رسید
روزی تقریباً بخدمت ملازمان نواب وزیر اعظم دام اقباله باز عرض کردم مبلغ دو صد روپیه
برای کار خیر امداد فرمودند چنانچه بتاریخ هفتم شهر رجب المرجب سنه ۱۲ هجری بسید علی ناصر کردم
و در رمضان المبارک کدخدا کرده دادم هر کرا اینمعنی اطلاع و آگاهی باشد حسبة لله بذیرین کاغذ
مهر و دستخط و گواهی کرده دهد تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد استفتا چه میفرمایند علمای دین و
مفتیان شرع متین درینصورت که زنی دو دختر و دو پسر داشتند مادر یک دختر مسماة زینب شیر خورانید و دخترش
بطفلی مسمی بنذیر شیر داد بس تزویج این صبیه با آن صبیه شرعاً روا باشد یا نه بینوا توجروا استفتا چه میفرمایند
علمای دین و مفتیان شرع متین اندرینمعنی که سه برادر بودند حقیقی سه بقضای الهی بحق پیوستند و هر کس اولاد
گذاشت اولاد برادران خرد از اولاد برادر کلان دعوی ترکه عم خود می کنند و هر سه برادران متوفی
از ترکه هیچ نمی داشتند در شرع شریف دعوی ایشان با ایشان میرسد یا نه بینوا توجروا اخلاق نامه مشائخان
الحمد لله الذی نوّر قلوب العارفین بتجلیات جماله و زیّن صدور
اولیائه بصفات کماله وجعلهم وسیلة

۱ همه ستایش خدای راست که روشن کرده است دلهای عارفان را بتجلیات جمال خود و زینت داده است سینه های دوستان خود بصفات کمال خود و گردانده است آنها را سبب

لِنَجَاحِ الْحَاجَاتِ وَذَرِيعَةً لِنَيْلِ السَّعَادَاتِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
عَلٰى رَسُولِهِ وَحَبِيبِهِ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ كَمَا قَالَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ
بعد حمد و نعت می گوید ملتجی بشفاعت نبی حجازی شاه عبد العلی که چون برخوردار حسین علی برادر زادهٔ
خود را متوجه الی الله و مستغرق بشوق لقاء الله و تائب بتوبهٔ نصوح یافتم بحکم اجازت مرشد کامل
خود حضرت شاه ولی الله خلافت سلسلهٔ عالیه با و دادم هر که از جمیع سلسلهٔ من باشد با و دست بیعت
دهد وفقه الله تعالیٰ باحکام الشریعة وثبته الله بطریق الارادة چنانچه پوشاندم خرقه و بستم دستار
خود را و عهد کردم آنچه در میان مشائخان باشد و آن عهد این است که اگر روز محشر مرا اذن
و اجازت از جناب کبریا و محمد مصطفی و علی مرتضی و ائمه معصومین علیهم الصلوٰة والسلام بشفاعت
او باشد شفاعت او نمایم و اگر او را محلی نزدیکی نزد حق از من زیاده تر باشد دریغ شفاعت از
من ندارد اَللّٰهُمَّ نَوِّرْ قَلْبَهُ بِنُورِ مَعْرِفَتِكَ وَاشْغَلْهُ بِشُغْلِ
جَلَالِكَ وَجَمَالِكَ وَثَبِّتْهُ عَلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ آمِين آمِين
نسب نامه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ
بِنُورِ الْإِيمَانِ وَشَرَحَ صُدُورَ الْعَارِفِينَ بِشُعَاعِ الْعِرْفَانِ وَالصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ عَلٰى رَسُولِهِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالتَّحِيَّاتُ عَلَى الْأَئِمَّةِ
الْمَعْصُومِينَ وَالْأَصْحَابِ الْمُكَرَّمِينَ خُصُوصًا عَلٰى إِمَامِ
الْمُتَّقِينَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالسَّلَامُ عَلَى
الْحَسَنَيْنِ الْإِمَامَيْنِ السَّعِيدَيْنِ الشَّهِيدَيْنِ وَعَلٰى أُمِّهِمَا سَيِّدَةِ النِّسَاءِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ
بعد حمد و نعت بر ضمیر انور و خاطر صفا گستر صاحبان حسب و نسب مخفی نماند
که سید نوازش علی خلف سید جواد علی از سادات رضوی است از طرف پدر عالی قدر
سید صحیح النسب و از جانب جد مادری شیخ والا حسب متوطن مستقر الخلافت اکبرآباد

ہمراہ رکاب فیض انتساب نواب برہان الملک در بلدۂ لکھنؤ آمدہ سکونت ورزیدہ در ینولا
جواد علی سررشتۂ روزگار در سرکار فیض آثار نواب وزیر اعظم میدارد و بعہدۂ داروغگی کتب خانہ
سرفراز است ہر جا کہ خواہند تحقیق نمایند نسب نامہ الحمد للہ رب العالمین

والصلوٰۃ والسلام علی محمد المصطفی وعلی المرتضی والتحیات علی
سیدۃ النساء فاطمۃ الزہراء والسلام علی الامامین الھمامین الحسن والحسین
بعد حمد و نعت بر حجابی روزگار و شرفای عالی تبار مکشوف باد کہ قرۂ باصرۂ اقبال و غرۂ
ناصیۂ اجلال سعید ازلی میرزا علی بن نواب قاسم علیخان بہادر قیام جنگ خلف الصدق
نواب مؤتمن الملک ذو الفقار الدولہ رشید خان خانخانان بہادر رسالار جنگ خلف الرشید
عمدۃ الملک نواب محمد اسحاق خان بہادر ست حسباً و نسباً معلوم نمایند قبالۂ نکاح

الحمد للہ الذی جعل النکاح ذریعۃ للوصال کما قال اللہ تعالی
فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و ربع فان خفتم ان
لا تعدلوا فواحدۃ والصلوٰۃ علی رسولہ محمد و آلہ اجمعین
بعد حمد و نعت برین وثیقۂ صحیحۂ شرعیہ در صحت حال و ثبات عقل و نفاذ جوارح اقرار کرد صحیح و
اعتراف نمود شرعی میرزا عباس علی ولد میرزا ہدایت علی کہ تزویج بموجب امر حق سبحانہ تعالی
و تنکیح بر طبق حدیث نبوی علیہ السلام النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی
بنا برین نفس نفیسہ مسماۃ عمدہ خانم بنت میرزا مصطفی قلی را بوکالت سید معصوم علی کہ بر
وکالتش شاہدین عاقلین بالغین حرین گواہی دادند گواہ اول بزیور صدق و صفا آراستہ
مولوی نجابت احمد و گواہ دوم بحلیۂ ورع و تقوی پیراستہ مولوی عزیز اللہ بمہر مبلغ
ہزار روپیہ در نکاح صحیح شرعی خود در آوردم و نان و نفقۂ مسماۃ مذکورہ لا کلام در ذمہ خود
گرفتم چنانچہ ہر واحد از حاضران مجلس ایجاب و قبول متعاقدین میشنودند باہم ساختیم و
نکاحاً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً علی طریق الشہرۃ والاعلان لا علی سبیل الخفیۃ والکتمان بعینا منہ ای قرار

اقرار صحیح واعتراف نمودند شرعی مخبران باسما وانساب خود ہمیون حبیب الله خان ولد
دائم خان وسعد الله خان ولد ہاشم خان ورحمت الله خان ولد الله دت خان قوم
افغان فی حال صحة اقرارہم ونفاذ جمیع تصرفاتہم شرعا باین وجہ کہ یکقطعہ اراضی افتادہ
غیر آباد مشترکہ ما مقران برادران یک جدی واقع قصبہ بگرام کہ بلا شرکت غیری بران قابض
ومتصرف مستقیم ومحدود است قطعہ مذکورہ بدین حدود اربعہ شرقی آن ملحق ست بجانب باغیچہ
محمد نواز خان مخبران متصل است بحد تالاب گردہر سنگہ راجپوت شمالی آن ملصق ست بشاہراہ
جنوبی آن ملزق است بحد نالہ وباغ پرتھی سنگہ کہ تا ازمان بیع شرعی خالص عن حق الغیر و
ملک الغیر در قبض وتصرف مالکانہ خود ہا میداریم پس ما مقران قطعہ مسطورہ با جمیع حدود
وحقوق ومرافق آن داخلی وخارجی من کل قلیل وکثیر وما یضاف وینسب الیہا خالیا عما یمنع جواز
البیع بمقابلہ مبلغ یکصد روپیہ سکہ حالی رائج الوقت کہ نصف آن مبلغ پنجاہ روپیہ سکہ مذکورہ
میشود بدست غلام جیلانی ولد محمد رزاق ساکن قصبہ کور بلا اکراہ واجبار طائعون راغبون فروختیم
وبیع نمودیم چنانچہ ثمن آن از مشتری مذکور وصول نمودہ در قبض وتصرف خود آوردیم و
قطعہ مذکورہ را در قبض وتصرف وملکیت مشتری مذکور گذاشتیم حالا تا ہیچ دعوی قطعہ مذکورہ
ما بائعون را از مشتری ومشتری مذکور را دعوی ثمن آن از ما بائعون واین تقابض بدلین
در مجلس واحد منعقد گشت وبمواہیر شاہدان عدول نوشتہ دادیم پس بعد نوشتن این قبالہ شرعی
نماند ما را و وارثان ما را دعوی در باب قطعہ مذکورہ ہیچ حقی وملکی ودعوی وخصومتی ونصیبی اگر احیانا
کسی بعد ما بائعون دعوی نماید باطل ونامسموع وکاذب ونامشروع است بنا بران اینچند کلمہ بطریق بیعنامہ
شرعی نوشتہ دادیم کہ تا فی الحال سند باشد وعند الحاجت بکار آید بیعا صحیحا شرعیا نافذا جائزا
علی طریق الشہرۃ والاعلان لا علی سبیل الخفیۃ والکتمان بیعنامہ موضع اقرار کردہ صحیح
واعتراف نمودہ شرعی مخبر باسم ونسب خود ہند وسنگہ ولد بیجی سنگہ بمیند از موضع
داود پورہ در حالت صحت ذات ونفاذ جوارح قولیہ وفعلیہ بلا اکراہ واجبار

طالعا و راغبا بر آنمعنی که موضع ٹکریه عمله پرگنه سرکار لکهنو که زر خرید آبا و اجداد من
مقر هست و از عرصه پانصد سال بطنا بعد بطن بران قابض و متصرف بوودند من مقر را
از ایشان ارث رسید چنانچه الی هذا الیوم که زمان بیع شرعی هست موضع مذکور در
قبض عمل و دخل خود بلا شرکت احدی میدارم محدود است موضع مذکور بدین حدود
اربعه حد شرقی آن متصل آلهی کهیڑه غربی آن ملحق است بناله و جهیل داود پور شمالی
آن ملصق است بموضع رسول پور جنوبی آن ملزق هست بجد باغ و تالاب در بنولا ابرا
بجمیع حقوق و حدود داخلی و خارجی و مرافق آن من کل قلیل و کثیر و بالیضاف و نسب
بمقابله مبلغ پانصد روپیه سکه حالی رائج الوقت که النصف منه مبلغ دو صد و پنجاه روپیه
سکه مذکوره می شود بدست لاله امراو سنگه ولد لاله بیجرامی برضا و رغبت خود فروختم و بیع
نمودم شرعا و عرفا خالی از شروط مفسده و عاری از معانی مبطله و تمامنع جواز
البیع چنانچه مبلغ ثمن آن تمام و کمال از مشتری وصول یافتم داخلی و در منجمله قیمت آن
ذمه مشتری مذکور نیست و نمانده و بعد وصول زر نوعی که من بائع پیش از بیع قابض و متصرف
بران موضع بودم حالا مشتری موصوف را بر موضع مبیعه مع باغ و تالاب و چاه و اشجار متفرقه
واقع موضع مذکور مثمره و غیر مثمره قابض و متصرف گردانیدم چون عقد بیع صحیح شرعی درمیان
من مقر و مشتری موصوف الصدر واقع شد و تقابض بدلین بر سبیل مستقیم تمام و کمال
حاصل گردید جدا شدم من عاقد بیع و لزوم آن با بدال و اقوال مشروط حالا هیچ
دعوی و ملکی از روی شرع شریف من مقر و وارثان مرا از ان موضع مبیعه و مشتری
را دعوی ثمن آن از من مقر اگر کسی بعد ازین وارثی پیدا شود و مدعی ملکیت
و شرکت گردد باطل و نامسموع است و جوابدهی آن ذمه من بائع است بنابران
اینچند کلمه بطریق بیعنامه شرعی و رسید مبلغهای مذکور طائعا و راغبا بمهر و دستخط اکابر و اعاظم
نوشته دادم که دست آویز مکمل گردد و سند کامل شود هبه نامه اقرار کرد و اعتراف صحیح و

شرعی نمود فیض الله ولد نصر الله بن فقیر الله ساکن احمد نگر درحال صحت نفس و ثبات عقل و
نفاذ جوارح و اجتماع حواس خمسه ظاهرین و جه که عمارت یکمنزل حویلی کلی و خشتی مشتمل بر دو دالان و سائبان
کهپریل پیش هر دو دالان و در هر دو دالان هر دو طرف حجره مع راونی بالای بام و دیوار
و بیت الخلاء و باورچیخانه وغیره مکانات مسقف بچوب ساکهو و شیشم که احداث کرده من مقر است
بلا مشارکت و مساهمت احدی در قبضه مالکانه خود میدارم و محدود است بدین حدود اربعه شرقی ملحق است بدیوار
حویلی محمد سعید خان افغان و غربی ملحق است بکوچه غیر نافذه و در جانب شمالی متصل است بحویلی محمد خان
والیه الباب و المیزاب و جنوبی ملصق است بطویله و کاوخانه قدیم خیر آباد و حویلی محدوده موهوبه مذکوره مع
حقوق داخلی و خارجی از قلیل و کثیر و ما یضاف و ینسب الیها مسمی غلام قادر ولد شیخ عبد العلی بن
شیخ نور الله ساکن قصبه مذکور هبه و تملیک کرده دادم هبه صحیحه شرعیه جائزه نافذه علی طریق الشهرة
والاعلان لا علی سبیل الخفیة و الکتمان حویلی موهوبه مذکوره خالی از شروط مفسده و عاری از معانی
مبطله باقباض شیخ موصوف الصدر گذاشتم و او در قبضه مالکانه خود در آورد قبضاً صحیحاً شرعیاً
پس نماند مرا و من یقوم مقامی را بر حویلی موهوبه مذکوره محدوده هیچ حقی و نصیبی و ملکی و خصومتی و
دعوی لهذا این وثیقه صحیحه نوشته دادم بهوا هیر رؤسای شهر و اکابر جوار و دیار که بعد من کسی از شیخ
موصوف دعوی نکند و حقی و ملکی ثابت نماید و این هبه نامه سند کامل و دست آویز مکمل نزد مشار الیه
باشد و بعد وفات مشار الیه فرزندانش بحجت و برهان قاطع که همین قباله با مثل ید مرحوم خود
در قبض و تصرف مالکانه خود داشته باشند رهن نامه اقرار کردند و اعتراف صحیح شرعی نمودند مسمیان
سید سرفراز علی و امتیاز علی ولدان سید قائم علی فی حال الصحة اقراراً صحیحاً شرعاً و عرفاً و بلا اکراه
اجبار برین صورت که موازی یک قطعه باغ یکصد و هفتاد درخت انبه وغیره واقع زمین موضع سرای
میر که از زر خرید والد بزرگوار مرحوم ما مقران است و بعد وفات پدر عالیقدر بلا مساهمت احدی ارثاً بما
مقرین رسیده و زمین لا قطعه باغ مذکوره محدوده خالیاً عن حق الغیر تا حالت تحریر قباله شرعی مالکانه بر آن
قابض و متصرف هستیم درحال صحت نفوس و ثبات عقول و نفوذ جوارح قولیه و فعلیه با جمیع حدود و

و جانب آن [illegible] ١٢

وحقوق و مرافق آن داخلی و خارجی قلیل و کثیر و ما یضاف و نسب الیهما خالیا عما یمنع جواز
الرهن بمقابله مبلغ یکصد روپیه سکه حالی رائج الوقت که نصفی آن مبلغ پنجاه روپیه سکه مذکوره
میشود بدست شیخ ضیاء الله ولد شیخ حفیظ الله رهن داشتیم و کردیم خالی از شروط مفسده و عاری از
معانی مبطله و این تقابض بدلین بر سبیل تمام و کمال در مجلس واحد منعقد گشت چنانچه زر مذکور از
شیخ موصوف ما مرتهنان وصول نموده در تحت تصرف خود آوردیم اقرار آنکه هرگاه مبلغ مذکور بسایم
فک رهن کرده بگیریم تا مادام که فک رهن تمامیم منافع آن باغ مرهونه مثل اثمار و هیمه سوختنی که از
درختها کهنه برآید و غیر اجناس ضیا و غیبت اجازت دادیم که ایشان بتصرف خود بی تکلف در آرند
حلال است رهنا صحیحا شرعیا جائزا نافذا علی طریق الشهرة والاعلان لا علی سبیل الخفیة والکتمان

صورت حال موجب تحریر و تقریر این سواد و مقال آنکه بنده درگاه اضعف العباد و احقر
الافراد قادر علی ولد سید صابر علی موازی یکقطعه اراضی واقع کولکنج چار صد و نود گز بذرعه الهی بسه تار
از شیخ لطف الله در وقت نواب آصف الدوله سنه ۱۲ هجری عوض مبلغ یکصد روپیه سکه خرید کردم
و قباله بیع شرعی نویسانیده گرفتم بمواهیر اکابر شرع و نور چنانچه از ان زمان تا حال بران قابض
و متصرف هستم و زر خطیر بران صرف نموده چند خانهای رعیت آباد نمودم در ینولا شخصی از شیخان
بلده لکهنو دعوی کرد که قدر حق زمین مملوکه مقبوضه من در زمین مبیعه شما مخلوط شده علیحده کرده
دهند چندی مناقشه و مجادله فیما بین ماند آخر الامر برین قرار یافت که زمین مبیعه پیموده موافق
کاغذ بگیرند روزی چند اشخاص ذی اعتبار جمع شدند عاقبت الامر اراضی پیموده حساب نمودند
بر طبق بیعنامه آمد شیخ نور الدین که دعوی باطل بی اسنا و کرده بود کاذب و دروغی شد بنا
آن این چند کلمه بطریق صورت حال نوشته شد هر کرا از حاضران و ناظران بر این معنی
اطلاع و آگاهی باشد بمقتضای آیه کریمه ولا تکتموا الشهادة ومن
یکتمها فانه آثم قلبه بر این محضر نامه گواهی و مهر و دستخط کرده دهد تا عند الله
ماجور و عند الناس مشکور گردد

الحمد لله والمنة که نسخهٔ دستور الانشا که مشهور بانشای فائق شده تالیف مولوی محمد فائق مرحوم
در ماه ربیع الآخر سنه ۱۲۶۶ هجری در مطبع
مصطفائی واقع شهر کانپور محله
پٹکاپور محمد مصطفی خان خلف
حاجی محمد روشن خان
مرحوم صانه الله
عن الشر والی مر الدهور
طبع شد